

3. Jealous

حسود

Synonymous: afraid that the one you love might prefer someone else. wanting what someone else has.

Example: ① => A detective was hired by the jealous widow to find the boyfriend who had abandoned her.

detective: کلانگاہ

hired: بیوه حسود کارآگاهی را استخدام کرد تا دوست پسرش که از او جدا شده بود را پیدا کند.

widow: زن بیوه

② => Although my neighbor just bought a new car, I am not jealous of him.

یا اینکه همسایه‌ام به تازگی ماشین جدیدی خریده به او حسادت نمیکنم.

Although: با اینکه

neighbor: همسایه

bought: خریده بود

③ => Being jealous, Mona would not let her boyfriend dance with any of the cheerleaders.

let: اجازه دادن

dance: رقصیدن

cheerleaders: سرودهنده تشویق کننده‌گان

بنظر حسود بودن مونا، او به دوست پسرش اجازه نداد که با تشویق کننده برقصد.

4. Tact

تدبیر - درایت

Synonymous: Ability to say the right thing.

Example: ① => My aunt never hurts anyone's feelings because she always uses tact.

aunt: عمه یا خاله

feelings: احساسات

always: همیشه

چونکه او همیشه با تدبیر است.

② => By the use of tact, Janet was able to calm her jealous husband.

چونکه با استفاده از تدبیر شوهر حسودش را آرام کرد.

Use: استفاده کردن

husband: شوهر

able: توانایی

③ => your friends will admire you if you use tact and Thoughtfulness.

admire: تحسین کردن

Thoughtfulness: اندیشه‌ورزی

اگر تدبیر و دقت داشته باشید دوستانتان شما را ستایش خواهند کرد.

7. Hardship

بی‌زاری - سختی

Synonymous: something that is hard to bear. difficulty
متضاد داشتن

Example: ① => The fighter had to face many hardships before he became champion.
مثال

fighter:

جنگجو

جنگجو پیش از آنکه قهرمان شود مجبور بود با سختی زیادی مواجه شود.

② => president Lincoln was able to overcome one hardship after another.

رئیس جمهور لینکلن قادر بود مشکلات را یکی پس از دیگری از میان ببرد.

Overcome: فائق آمدن / از میان برداشتن

③ => an account of hardship, Bert was let out of the army to take care of his sick mother.

let:

اجازه دادن

take care:

مراقبت کردن

برت به دلیل مشکلاتش اجازه یافت

army:

ارتش

sick:

مریض / بیماری

ارتش را ترک کند تا از مادر بیمارش مراقبت نماید.

8. Gallant

شجاع - جنتلمن

Synonymous: brave. showing respect for women
متضاد

Example: ① => The pilot swore a gallant oath to save his buddy.
مثال

pilot:

خلبان

خلبان سوگند دلیرانه یاد کرد که دوستش را نجات دهد.

swore:

سوگند یاد کردن

buddy:

رفیق

sword:

شمشیر

② => Many gallant knights entered the contest to win the princess.

knights:

شوالیه

شوالیه‌های شجاع زیادی برای رسیدن به شاهزاده به رقابت پرداختند.

entered:

وارد شدند

contest:

رقابت

③ => Ed is so gallant that he always gives up his subway seat to a woman.

gives up:

واگذار کردن / تسلیم شدن

اد آنقدر جنتلمن است که همیشه جای خود را در مترو به خانم‌ها میدهد.

subway:

مترو

11. Bachelor

مرد مجرد

Synonymous: A man who has not married.
متضاد

Example: ① ⇒ My brother took an oath to remain a bachelor.
مثال

برادرم قسم خورد که مجرد باقی بماند

② ⇒ In the movie, the married man was mistaken for a bachelor.

در این فیلم آن مرد متأهل با فردی مجرد اشتباه گرفته شد.

Married: متاهل / ازدواج کرده

mistake: اشتباه

③ ⇒ Before the wedding, all his bachelor friends had a party.

Before: قبیل از

wedding: مراسم ازدواج

12. Qualify

واجد شرایط شدن

Synonymous: become fit. show that you are able
متضاد

Example: ① ⇒ I am trying to qualify for the job which is now
مثال

Try: تلاش کردن
vacant: * سعی می‌کنم برای شغلی که در حال حاضر خالی است، واجد شرایط شوم

② ⇒ Since Pauline can't carry a tune, she is sure that she will never qualify for the girls chorus.

از آنجا که پاولین لحن رسایی ندارد مطمئن است که صلاحیت لازم برای گروه کر دختران را پیدا نخواهد کرد

Since: از

Girls chorus: گروه همسرایی دختران

Sure: مطمئن

Carry: حمل کردن / حامل بودن

③ ⇒ you have to be over 5.5 to qualify as a policeman in our town.

over: بیشتر - بلندتر
Town: شهر
قد شما باید بلندتر از ۵.۵ فوت باشد تا صلاحیت پلیس شدن در شهرومان را پیدا کنید.

15. Dismal دلگیر - مایوس کننده

Synonymous: dark and depressing
متضاد تاریک

Example: ① => when the weather is so dismal I sometimes stay
مثال in bed all day.

weather: آب و هوا زمانی که هوا گرفته است، تمام روز را در تخت خواب می مانم.
stay: ماندن

② => I am unaccustomed to this dismal climate.

climate: آب و هوا من به این آب و هوای گرفته عادت ندارم.

③ => As the dismal reports of the election came in, the senator's friends tactfully made no mention of them.

election: انتخابات هنگامی که گزارش مایوس کننده انتخابات رسید، دوستان سناتور از روی تدبیر اشاره ای به آن نکردند.
mention: اشاره کردن به

16. Frigid خیلی سرد - منجمد

Synonymous: very cold
متضاد

Example: ① => It was a great hardship for the men to live through
مثال the frigid winter at valley Forge.

winter: زمستان برای انسان بسیار سخت است که تمام طول زمستان خیلی سرد را در دره فوریج سپری کند.
valley: دره

② => The jealous bachelor was treated in a frigid manner by his Dad.

Treat: رفتار کردن پدر مرد مجرد حسود با او به سردی برخورد کرد.

③ => Inside the butcher's freezer the temperature was frigid.

Inside: داخل دمای داخل فریزر قصابی بسیار سرد بود.
Temperature: دما

19. Peril

در خطر انداختن - خطر

Synonymous: danger
مترادف

Example: ① => The hunter was abandoned by the natives when he described the peril which lay ahead of them.

hunter: شکارچی

native: بومی
زمانی که شکارچی توضیح داد چه خطری پیش روی بومی‌هاست و او را ترک کردند.

describe: وصف کرد

② => there is a great peril in trying to climb the mountain.

climb: بالا رفتن

mountain: کوه

تلاش برای بالا رفتن از کوه خطرات زیادی به همراه دارد.

③ => Our library is filled with stories of perilous adventures.

library: کتابخانه
کتابخانه ما پر از داستان‌هایی درباره ماجراجویی‌های خطرناک است.

Adventures: ماجراجویی

20. Recline

دراز کشیدن

Synonymous: lie down. stretch out. lean back
مترادف

Example: ① => Richard likes to recline in front of the television set.

ریچارد دوست دارد جلوی تلویزیون دراز بکشد.

② => After reclining on her right arm for an hour, maxine found that it had become numb.

hour: ساعت

بعد از اینکه ماکسیم یک ساعت روی بازوی راستش لم داد و متوجه شد بازویش به خواب رفته است.

③ => My dog's greatest pleasure is to recline by the warm fireplace.

greatest: بزرگ‌ترین

pleasure: لذت

warm: گرم

fire place: شومینه

شومینه

1. Sinister

شیطانی - پلید

جلسه دوم

Synonymous: evil. wicked. dishonest. frightening
متضاد

Example: ① => The sinister plot to cheat the widow was uncovered by the police.

plot: نقشه / دسیسه
cheat: فریب / خیانت
widow: زن بیوه

② => when the bank guard spied the sinister-looking customers, he drew his gun.

spy: جاسوسی کردن
gun: اسلحه
زمانی که نگهبان بانک متوجه شد مشتری سرور است، اسلحه اش را کشید.

③ => I was frightened by the sinister shadow at the bottom of the stairs.

frighten: ترسیدن
shadow: سایه
bottom: انتهای پایین / انتهای راه پله
stairs: پله

2. Tempt

وسوسه کردن

Synonymous: Try to get someone to do something. test. invite
متضاد

Example: ① => A banana split can tempt me to break my diet.

split: گدازنده / خف شده
break: شکستن
diet: رژیم غذایی

② => The sight of beautiful Louise tempted the bachelor to change his mind about marriage.

sight: دیدن
بازدیدن لوئیس زیبا مرد مجرد وسوسه شد تا دیدگاهش را نسبت به ازدواج تغییر دهد. نظر

③ => Your offer of a job tempts me greatly.

offer: پیشنهاد
job: شغل / کار
پیشنهاد کاری تو مرا به شدت وسوسه کرد.

Job: شغل / کار

5. Minimum

کمترین - حداقل

Synonymous: The least possible amount. The lowest amount
متشابه

Example: ① ⇒ studies show that adults need a minimum of six hours sleep.

مطالعات نشان میدهد که افراد بالغ حداقل

یہ شش ساعت خواب نیاز دارند.

studies: مطالعات
Adult: فرد بالغ

Need: نیاز داشتن

② ⇒ The minimum charge for a telephone, even if no calls are made, is about nine dollars a month.

کمترین هزینه تلفن حتی اگر هیچ مکالمه ای هم انجام نشود، حدوداً نه دلار در ماه است.

③ ⇒ Congress has set a minimum wage for all workers.

Congress: مجلس
Set: تعیین کردن
workers: کارگران
wage: حقوق / دستمزد

مجلس حداقل دستمزد را برای تمام کارگران مقرر کرده است.

workers: کارگران

6. Scarce

کمبود - نادر

Synonymous: hard to get. rare
متشابه

کمبود

Example: ① ⇒ chairs which are older than one hundred years are scarce.

صندلی های که بیش از صد سال قدمت دارند، کمیاب هستند.

② ⇒ Because there is little moisture in the desert, trees are scarce.

به خاطر اینکه در بیابان رطوبت کمی وجود دارد، درختان خیلی کم یاب اند.

moisture: رطوبت

desert: بیابان

③ ⇒ How scarce are good cooks?

آسیب های خوب چقدر کم اند

9 - Essential

ضروری - بسیار مهم

Synonymous: necessary. very important
مترادف

Example: ① => The essential items in the cake are flour, sugar and shortening.
مثال

Flour: آرد

آرد، شکر و روغن شیرینی پزی مواد اصلی کیک هستند

shortening: روغن نباتی

② => It is essential that we follow the road map.

road: جاده

لازم است که نقشه جاده را دنبال کنیم.

③ => Several layers of thin clothing are essential to keeping warm in frigid climates.

layer: لایه

thin clothing: لباس نازک

برای گرماندن در آب و هوای سرد چند لایه لباس نازک لازم است.

climate: آب و هوا

10 - Blend

مخلوط کردن - ترکیب

Synonymous: Mix together. a mixture
مترادف

Example: ① => The colors of the rainbow blend into one another.
مثال

rainbow: رنگین کمان

رنگ های رنگین کمان با یکدیگر ترکیب می شوند

② => A careful blend of fine products will result in delicious food.

product: محصول

غذای خوشمزه ترکیب دقیقی است از فرآورده های خوب

result: نتیجه

delicious: خوشمزه

③ => when Jose blends the potatoes together, they come out very smooth.

potato: سیب زمینی

وقتی که خوزه سیب زمینی ها را با هم مخلوط کرده میبلند نرم شدند

Together:

با هم

smooth:

نرم

13 - Talent

استعداد ذاتی

Synonymous: Natural ability
داده

Example: ① => Medori's talent was noted when she was in first Grade.

استعداد مدوری وقتی کلاس اول بود مورد توجه قرار گرفت

noted: ذکر شد / مورد توجه قرار گرفت

first grade: کلاس اول

② => Feeling that he had the essential talent, Carlos tried out for the school play.

Feel: احساس کردن
کارلوس که احساس می کرد استعداد لازم را دارد، شرکت در مسابقه مدرسه را امتحان کرد.

③ => Hard work can often make up for a lack of talent.

Hard work: سخت کوشی
Make up: جبران کردن
lack: خاقد بودن

سخت کوشی اغلب بی استعدادی را جبران می کند.

جبران کردن

خاقد بودن

14 - Devise

اختراع کردن - تدبیر

Synonymous: think out. plan. invent
اختراع کردن

Example: ① => The burglars devised a scheme for entering the bank at night.

burglar: دزد / سارق

سارقین برای ورود شبانه به بانک، برنامه ای تدبیر کردند.

Scheme: برنامه تدبیر کردن

② => I would like to devise a method for keeping my toes from becoming numb while i am ice skating.

دوست دارم روشی ابداع کنم که وقتی اسکی روی یخ می کنم مانع بی حس شدن انگشتان پایم شوم.

Method: روش / شیوه
toes: انگشتان پا

③ => If we could devise a plan for using the abandoned building, we could save thousands of dollars.

اگر بتوانیم برنامه ای برای استفاده از ساختمان متروکه، بیاندیشیم، می توانیم هزاران دلار

If: اگر
use: استفاده کردن
پس انداز کنیم.

17. Eliminate از بین بردن - حذف کردن

Synonymous: get rid of. remove. omit از قلم انداختن مترادف

Example: ① => When the railroad tracks are raised, the danger of crossing will be eliminated.

raise: وقتی ریل راه آهن بالا برده می شود، خطر تصادف رفع می شود
Crossing: تصادف کردن

② => when figuring the cost of car, don't eliminate such extras as air conditioning.

Figure out: هنگام حساب کردن قیمت یک ماشین، لوازم اضافی مثل دستگاه تهویه هوا را حذف نکنید.

extra: اضافی
air conditioning: دستگاه تهویه هوا

③ => If we were to eliminate all reclining chairs, no one would fall asleep while watching tv.

اگر همه می‌شدند صندلی‌های راحتی را بیرون می‌بردیم، هیچکس به هنگام تماشا نشای تلویزیون به خواب نمی‌رفت

18. Villain آدم شرور و پست

Synonymous: a very wicked person مترادف

Example: ① => A typical moving picture villain gets killed at the end.

Kill: شخص شرور فیلم معمولی در پایان فیلم کشته می‌شود. به قتل رساندن

② => The villain concealed the corpse in the cellar.

Cellar: زیرزمین
آدم شرور جنازه را در زیرزمین مخفی کرد

③ => when the villain fell down the well, everyone lived happily ever after.

well: چاه
وقتی آدم شرور در چاه افتاد از آن به بعد همه با خوشحالی زندگی کردند.

Well: چاه

21. Humid

مرطوب - تهنک

Synonymous: moist - damp

Example: ① => It was so humid in our classroom that we wished the school would buy an air conditioner.

Wish: آرزو کردن
کلاسماں اندر مرطوب بود که آرزو کردیم مدرسه یک دستگاه تهویه هوا بخرد.

② => New Yorkers usually complain in the summer of the humid air.

مردم نیویورک معمولاً در تابستان از هوای مرطوب شکایت میکنند.

Complain: شکایت کردن

Summer: تابستان

③ => most people believe that ocean air is quite humid.

believe: معتقد بودن
ocean: اقیانوس
بیشتر مردم بر این باورند که هوای اقیانوس کاملاً مرطوب است.

Ocean: اقیانوس

پایان چلسه دو

3. Circulate

به گردش در آوردن - چرخیدن

Synonymous: go around. go from place to place or person to person.
متفراده

Examples: ① => A fan may circulate the air in summer, but it doesn't cool it.

پنکه در تابستان می تواند هوا را به گردش در بیاورد اما آن را خنک نمی کند.

Fan: پنکه
May: شاید
Cool: خنک کردن

② => My father circulated among the guests at the party and made them feel comfortable.

پدرم در مهمانی، میان مهمان ها حرکت می کرد تا آن ها احساس راحتی کنند.

guest: مهمان

Comfortable: راحت بودن

③ => Hot water circulates through the pipes in the building, keeping the room warm.

عبور آب داغ از میان لوله های ساختمان اتاق را گرم نگه میدارد.

Hot: داغ
Pipe: لوله
building: ساختمان
warm: گرم

4. Enormous

بسیار عظیم - بزرگ

Synonymous: Extremely large. huge
متفراده

Example: ① => The enormous crab moved across the ocean floor in search of food.

خرچنگ عظیم الجثه ای در جستجوی غذا،

به اقیانوس از این سو به آن سو حرکت می کرد.

Crab: خرچنگ

search: جستجو

move: جابجایی

② => public hangings once drew enormous crowds.

اعدام ها همیشه زمانی جمعیت بسیار زیادی را به سوی خود جلب می کرد

public: عمومی
hang: اعدام کردن

crowd: جمعیت

③ => The gallant knight drew his sword and killed the enormous dragon.

شوالیه دلاور شمشیرش را بیرون کشید و اژدهای عظیم را کشت.

sword: شمشیر

dragon: اژدها

7- Tradition

Synonymous: beliefs, opinions, and customs handed down from one generation to another.

Example: ① => The father tried to persuade his son that the tradition

of marriage was important.

Try: تلاش کردن

Son: پسر

important: مهم

پدر سعی می کرد تا پسرش را متقاعد کند که سنت ازدواج حائز اهمیت است.

② => All religions have different beliefs and traditions.

religion: مذهب

تماماً مذهب و باورها سنت های متفاوتی دارند.

③ => As time goes on, we will eliminate traditions which are meaningless.

meaningless: بی معنا

با گذر زمان سنت های بی معنی را کنار می گذاریم.

8- Rural

روستایی

Synonymous: in the country

Example: ① => Tomatoes are less expensive at the rural farm stand.

Tomato: گوجه فرنگی

less: کمتر

farm stand: نخوفه کشاورزی

گوجه فرنگی در نخوفه کشاورزی روستایی ارزان تر است.

② => Rural areas are not densely populated.

Area: منطقه

Population: جمعیت

مناطق روستایی انبوه و پرجمعیت نیستند.

③ => The rural life is much more peaceful than the city one.

life: زندگی

Peace: صلح

city: شهر

زندگی روستایی به مراتب بسیار آرام تر از مناطق شهری است.

11. Majority

اکثریت

Synonymous: the larger number. greater part. more than half

Example: ① => A majority of votes was needed for the bill

Vote: رأی to pass. اکثریت آرا برای تصویب لایحه لازم بود.

bill: صورت‌تعداد / لایحه

pass: عبور کردن / قبول شدن

② => The majority of people prefer to pay wholesale prices for meat.

prefer: ترجیح دادن بیشتر مردم ترجیح میدهند گوشت را به قیمت عمده‌فروشی خریداری کنند.

pay: پرداخت کردن

③ => in some countries, the government does not speak for the majority of the people.

government: دولت

speak: صحبت کردن

در بعضی از کشورها دولت نماینده اکثریت مردم نیست.

12. Assemble

اجتماع کردن - مونثاژ کردن

Synonymous: gather together. bring together

آوردن

Example: ① => The rioters assembled outside the white house.

rioter: شورشی

شورشیان خارج از کاخ سفید اجتماع کردند

② => I am going to assemble a model of a spacecraft.

spacecraft: فضاپیما

من خواهم ماکت یک فضاپیما را بسازم

③ => All the people who had assembled for the picnic

vanished when the rain began to fall.

rain: باران

تمام افرادی که برای رفتن به پیک-نیک جمع شده بودند،

begin: شروع شدن

با شروع باران ناپدید شدند.

15. Debate

بحث - مناظره

Synonymous: A discussion in which reasons for and against something are brought out.
متضاد

Example: ① => the debate between the two candidates

was heated. بحث بین دو نامزد انتخاباتی بالا گرفت.

between: بین
Candidate: کاندید / نامزد انتخاباتی

heat: بالا گرفتن / گرم شدن

② => Debate in the US senate lasted for five days.

US senate: مجلس سنای آمریکا / مجلس سنای آمریکا
lasted: طول کشیدن

③ => Instead of shrieking at each other, the students decided to have a debate on the topic.

دانش آموزان تصمیم گرفتند به جای فریاد کشیدن روی هم دیگر، در مورد موضوع

Instead: به جای / در عوض با هم بحث کنند.

16. Evade

فرار کردن - طفره رفتن

Synonymous: get away from by trickery or cleverness.
متضاد

حقه بازی

زیرکی

Example: ① => Juan tried to evade the topic by changing

the subject.

خوان سعی کرد با عوض کردن موضوع

change: تغییر دادن

subject: موضوع

از بحث طفره برد.

② => in order to evade the police dragent, emie grew a beard.

dragent: تله / تور / ذاک / درانی برای فرار از دام پلیس، ریش گذاشت

beard: ریش

③ => The prisoner of war evaded questioning by pretending

to be sick.

prisoner: زندانی

زندانی جنگی با تظاهر به بیماری از بازجویی طفره رفت.

questioning: بازجویی

war: جنگ

pretend: تظاهر کردن

19. Approach

نزدیک شدن - روئید

Synonymous: Come near or nearer to
مترادف

Example: ① => The lawyers in the simpson trial were often asked to approach the bench.

Trial: محاکمه
bench: معمولاً از وکلای حاضر در محاکمه تقاضا می‌شود به جایگاه نزدیک شوند. نیمکت/ جایگاه

② => Her beau kissed sylvia when he approached her.

beau: معشوقه
kiss: بوسیدن

Kiss: بوسیدن

③ => Ben approached the burden of getting a job with a new spirit.

spirit: روحیه
بن یا رویه جدیدی مسئولیت یافتن شغل را پذیرفت

20. Detect

متوجه شدن - کشف کردن

Synonymous: find out. discover
مترادف

Example: ① => Sam spade detected that the important papers

paper: کاغذ
سام اسپید فهمید که برگه‌های مهمی ناپدید شده‌اند.

② => From her voice it was easy to detect that ellen was

frightened.

از صدای الین به آسانی می‌شد فهمید که او ترسیده است.

voice: صدا

easy: راحت

Frighten: ترساندن

③ => we detected from the messy room that a large group of people had assembled there.

messy: بهم ریخته

ما از اتاق بهم ریخته فهمیدیم که تعداد زیادی از افراد آنجا جمع شده بودند.

1. Employee

کارمند

جلسه چهارم

Synonymous: A person who works for pay

Example: ① => The employees went on strike for higher wages.

strike: اعتصاب کردن. کارگران برای اضافه دستمزد اعتصاب کردند.

② => My boss had to fire many employees when meat became scarce.

boss: رئیس

Fire: اخراج کردن

وقتی گوشت کمیاب شد رئیس مجبور شد کارمندان زیادی را اخراج کند.

③ => Joey wanted to go into business for himself and stop being an employee.

being: بودن

جوی می خواست برای خودش کار کند و دیگر کارمند نباشد.

2. Neglect

غفلت کردن - بی توجهی

Synonymous: give too little care or attention to
متناسف

Example: ① => The senator neglected to make his annual report.

report: گزارش. سناتور از ارائه گزارش سالانه به کنگره غفلت کرد.

Congress: کنگره

② => Bob's car got dirty when he neglected to keep it polished.

dirty: کثیف

polish: تمیز کردن / برق انداختن

ماشین باب کثیف شد وقتی او از تمیز کردن آن غفلت کرد.

③ => It is essential that you do not neglect your homework.

خیلی مهم است که در انجام تکالیف غفلت نکنی.

5. popular

محبوب - پُر طرفدار

Synonymous: liked by most people
مترادف

Example: ① => The Beatles wrote many popular songs.

write: نوشتن

گروه بیتل ها ترانه های مشهور بسیاری نوشتند

Song: آهنگ

② => At one time mini-skirts were very popular.

skirt: دامن

زمانی، دامن های کوتاه بسیار پُر طرفدار بود

③ => popular people often find it hard to evade their many friends.

hard: سخت
برای افراد مشهور معمولاً سخت است که از دوستان بسیار زیاد خود، دوری کنند

6. Thorough

کامل - تماماً

Synonymous: being all that is needed. Complete

Example: ① => The police made a thorough search of the house
After the crime had been reported.

بعد از اینکه جنایت گزارش شده، پلیس خانه را کاملاً بازرسی کرد.

② => My science teacher praised sandy for doing a thorough
job of cleaning up the lab.

praise: تمجید کردن

معلم علوم من سندی را بخاطر

clean: تمیز کردن

Lab: آزمایشگاه

تمجید کردن کامل آزمایشگاه، تمجید کرد.

③ => Mom decided to spend the day in giving the basement
a thorough cleaning.

spend: صرف کردن / برداشتن

مادر تصمیم گرفت تماماً روز را صرف تمیز کردن

give: دادن

basement: کامل زیر زمین کند. زیر زمین

9. Defraud

کلاه برداری کردن - پول گرفتن

Synonymous: Take money, rights, etc. away by cheating خیانت کردن

Example 1 => My aunt saved thousands of dollars by defrauding the government.
مثال هزاره دولت پس انداز کرد.

Thousand: هزار
government: دولت

2 => If we could eliminate losses from people who defraud the government, tax rates could be lowered.

Tax: مالیات
rate: نرخ
lower: کاهش دادن
اگر بتوانیم خسارت ناشی از کلاه برداری افراد از دولت را تا به حد کنیم، نرخ مالیات
صاف تواند کاهش پیدا کند.

3 => By defrauding his friend, Dexter ruined a family tradition of honesty.

ruin: خراب کردن / از بین بردن
honesty: صداقت / درستکاری
دکستر با فریب دادن دوستش، سنت خانوادگی درستکاری را از بین برد.

10. Consent

رضایت دادن - موافقت

Synonymous: agree. give permission or approval

Example 1 => My teacher consented to let our class leave early.

leave: ترک کردن
Early: زود
معلم من موافقت کرد تا دانش آموزان کلاس را زودتر ترک کنند.

2 => David would not consent to our plan.

دیوید با طرح ما موافقت نمی کرد.

3 => The majority of our club members consented to raise the dues.

club: باشگاه
raise: افزایش
dues: حق عضویت
اکثریت اعضا باشگاه با افزایش حق عضویت موافقت کردند.

13. Capsule

کپسول

Synonymous: ^{متشابه} or small case or covering

Example: ① => The small capsule contained notes the spy had written after the meeting.

Contain: ^{در برداشتن}
 note: ^{یادداشت}
 Spy: ^{جاسوس}
 جعبه کوچک حاوی یادداشت‌هایی بود که جاسوس بعد از جلسه نوشته بود.

② => A new, untested medicine was detected in the capsule by the police scientists.

Untested: ^{آزمایش نشده}
 medicine: ^{دارو}
 داروی جدید آزمایش نشده‌ای توسط دانشمندان پلیس در جعبه‌ای کشف شد.

③ => He explored the space capsule for special equipment.

Explore: ^{پرس کردن}
 Space: ^{فضا}
 Special: ^{خاص} equipment: ^{تجهیزات}
 او کپسول فضایی را برای چک کردن تجهیزات خاص مورد پرس قرار داد.

14. Preserve

سالم نگه داشتن - محافظت

Synonymous: Keep from harm or change. Keep safe. protect
 ^{متشابه}
 ^{امن}
 ^{محافظت کردن}

Example ① => The lawyers wanted to preserve the newest reforms in the law.

newest: ^{جدیدترین}
 وکلای خواستند از جدیدترین اصلاحات در قانون محافظت کنند.

② => Farmers feel that their rural homes should be preserved.

Farmer: ^{کشاورز}
 کشاورزان احساس می‌کنند که باید از خانه‌های روستاییشان محافظت شود.

③ => Records of Hank Aaron's Home runs will undoubtedly be preserved in the baseball Hall of Fame.

Record: ^{قبض کردن / رکورد / آثار}
 Hall of fame: ^{تالار مشاهیر}
 بی شک رکورد هانک آرون افسانه‌ای در تالار مشاهیر بیس بال حفظ خواهد شد.

17. Torrent

Synonyms: any violent - rushing stream. flood سیلاب
مثال: سیلاب
خشونت

Example: ① => a massive rain was coming down in torrents.

باران سنگینی به صورت سیلاب در حال باریدن بود

② => In the debate, a torrent of questions was asked.

question: سوال

در بحث و مذاکره، سیلی از سوالات پرسیده شد.

③ => After trying to defraud the public, Left was faced
with a torrent of charges.

public: عموم / مردم

آقای لفت پس از تلاش برای کلاهبرداری

faced: مواجهه شد

charge: اتهام

از مردم، با سیلی از اتهامات مواجه شد

18. Resent

تغصم داشتن از - دلخور شدن

Synonyms: feel injured and angered at (something)

Example: ① => Bertha resented the way her boyfriend

treat: رفتار کردن (treated) her.

برتا از نحوه رفتار دوست پسرش

② => The earthquake victims resented the poor

emergency care.

قربانیان زمین لرزه از مراقبت های ضعیف

earthquake: زمین لرزه

اضطرار آزرده شدند.

victim: قربانی

poor: فقیر / ضعیف

③ => Columbus resented the fact that his crew wanted
to turn back.

fact: حقیقت

کلمبوس از این حقیقت که خدمه اش می خواستند

crew: خدمه

برگردن، آزرده شد.

turn back: برگشتن

21. Unforeseen

غیرمنتظره - پیش بینی نشده

Synonyms: not known beforehand. unexpected
متراکم

Example 1: \Rightarrow we had some unforeseen problems with the new engine.
ما یک سری مشکلات پیش بینی نشده‌ای با دستگاه جدید داشتیم.
engine: موتور/دستگاه

2: \Rightarrow The probe into the congressman's finances turned up some unforeseen difficulties.
جستجو در امور مالی عضو کنگره

Finance: مالی

difficult: سخت

مشکلات پیش بینی نشده‌ای به همراه داشت.

3: \Rightarrow The divers faced unforeseen trouble in their search for the wreck.

diver: غواص

wreck: لاشه

غواصان در جستجو برای یافتن لاشه

با مشکلات غیرمنتظره‌ای مواجه شدند.

پایان